



## امام مظلوم

سید حسین ذاکر زاده

و خواص نمی تواند انسان را رنج دهد. خیانت سرداران حضرت در جنگ با معاویه و تن دادن ایشان به صلح، بهترین نمونه است.

هنوز چند روزی از شهادت حضرت امیر مؤمنان علی(ع) و خطبه تأثیرگذار حضرت امام حسن(ع) در مسجد کوفه و بیعت مردم با آن حضرت نگذشته بود که معاویه، دست به کار شد و دو جاسوس به سوی بصره و کوفه فرستاد تا برنامه‌های خویش را ابرای تسلط بر جهان اسلام شروع کند، ولی راز آن دو جاسوس آشکار شد. حضرت نیز دستور داد هر دو را گردن بزنند و نامه‌ای برای معاویه فرستاد و در آن نوشت: از کارهایی که انجام می‌دهی، معلوم می‌شود اراده جنگ داری. اگر چنین است، من نیز آماده جنگ هستم. معاویه نیز پاسخ‌های درشتی نوشت و کار به مراسله کشید تا اینکه معاویه به عراق لشکرکشی کرد. معاویه جاسوسانی را به کوفه فرستاد تا برای سران خوارج خبر ببرند که اگر امام را به قتل برسانند، به آنان دویست هزار درهم پاداش خواهد داد و یکی از دخترانش را به عقد آنها در خواهد آورد و یکی از لشکرهای شام را نیز تابع آنها خواهد کرد.<sup>۲</sup> از این زمان بود که تلمیع معاویه شروع شد.

وقتی خیر لشکرکشی معاویه به امام حسن(ع) رسید، حضرت، مردم را به جنگ دعوت کرد، ولی پاسخ شایسته‌ای دریافت نکرد. با این حال، نخيله را به عنوان لشکرگاه انتخاب کرد و فرمود: «اگر راست می‌گویید، به نخيله بروید که لشکرگاه من آنجاست و می‌دانم به گفته

حسن بن علی(ع)، امامی است که در زندگی کوتاه خویش، با انواع ناملایمات و سختی‌ها به ویژه خیانت‌ها روبه‌رو بود، به گونه‌ای که حتی در میان اصحاب خود امنیت نداشت. بنابراین، هنگام نماز، زرهی زیر لباسش می‌پوشید تا از خود در برابر حمله‌های احتمالی نزدیکان محافظت کند. در حالی که هیچ کدام از امامان ما در چنین موقعیتی قرار نداشتند.

برای روشن شدن چگونگی و شدت این خیانت‌ها و تهدیدها به برهه‌های از تاریخ رجوع می‌کنیم. پس از صلح امام حسن(ع) با معاویه، موقعیت ویژه‌ای پیش آمد که از سخت‌ترین روزهای زندگی امام به شمار می‌رفت. در این میان، امام مورد هجوم برخی از خوارج قرار گرفت که فرصتی برای ابراز عقده‌های در دل مانده پیدا کرده بودند. در یکی از این برخوردها، مردی از قبیله بنی اسد، به نام جرّاح بن سنان، در تاریکی‌های سباباط مدائن، جلوی مرکب امام را سد کرد و لجام مرکب را گرفت و گفت: «ای حسن! کافر شدی، چنان‌که پدرت نیز کافر شد». سپس خنجر را که در دست داشت، بر ران حضرت فرو برد که تا استخوان ایشان را شکافت و حضرت را سخت مجروح کرد. حضرت با او درگیر شد و هر دو بر زمین افتادند. ناگهان، موالیان آن حضرت از راه رسیدند و ابن سنان را کشتند و امام را که سخت مجروح شده بود، به خانه سعد بن مسعود ثقفی بردند که در زمان امیرالمؤمنین علی(ع) و از طرف ایشان، والی مدائن بود. سعد، عموی مختار بود. مختار در ملاقاتی به عموی خویش پیشنهاد داد امام را به معاویه تحویل دهد تا در قبال آن، ولایت عراق را به دست آورد. سعد گفت: «وای بر تو! فرزند رسول خدا را به دست معاویه بسپارم، در حالی که از طرف او والی بودم و حق نعمت ایشان بر گردن من است!» شاید بتوان از این حکایت به بخشی از رنج‌های امام حسن بن علی(ع) پی برد که تا چه حد بر آن حضرت ستم شد. زندگی امام(ع) پر است از این صحنه‌های دردناک و رنج‌آلود؛ زیرا هیچ چیز به اندازه نامردمی و خیانت نزدیکان